



## چه گفتن؛ یا چگونه گفتن؟ مسیر آموزش و توسعه کدام است؟

علی اصغر ارجی

مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان، قزوین aarji0211@gmail.com

### چکیده

توسعه امر اجتناب‌ناپذیر دنیای کنونی است اما این اصل نیازمند مبانی فکری و فلسفی دقیق و غیر تقلیدی و فهم درست از این پدیده است. یک سوی توسعه، تکنولوژی و صنعت و اقتصاد است و در دیگر سوی، تحول چند جانبه فرهنگی، اجتماعی و انسان مدار بر مبنای عقل متجدد، پرسش‌گر، تصرف‌کننده و سازمان‌دهنده. آنچه در این عقل تازه بسیار مهم است تکنیک و روش است یعنی ساختن سازوکارها و سامان دادن و هماهنگی بین امور عمده زندگی امروز. عقل توسعه محور این ظرفیت را از توجه و تاکید بر زبان و نظام پیچیده آن و ساختار و فرم دریافته است. در حقیقت این پیکربندی‌های بی‌پایان زبان و نیروهای پدیدآورنده فرم و عوامل ربط‌دهنده و انسجام بخش ساختارها هستند که دست عقل را گرفته و مجموعه‌ای از ایده‌ها، طرح‌ها و متدها و سرانجام استراتژی‌های دقیق در اختیارش می‌گذارند.

ادبیات هم به واسطه این که نوعی خاصی از زبان است و «چگونگی» بیان و آفرینش و خلق در آن مهم است می‌تواند برای ایجاد تغییر در زندگی امروز و برای نگرش و جهان‌بینی‌های تازه دست‌گیر انسان باشد. از این رو در غرب و از زمان ارسطو تا کنون نظریه‌های فلسفی و ادبی مبتنی بر فرم و شکل و خیال پیوسته مولد اولیه ایده‌ها و طرح‌ها، متدها حتی برای علوم و رشته‌های مختلف دیگر بوده و به ساختن سازوکارهای توسعه کمک کرده‌اند.

اگرچه نظام آموزشی در کشور ما بر «محتوا، انتقال دانش و «چه گفتن»ها تاکید دارد و دانش‌آموزان را از ظرفیت عظیم فرم و ساختارهای کلان و عمودی آثار ادبی محروم و به یادگیری چند صنعت تشبیه و استعاره در حد ترکیب واژه و بیت مشغول می‌کند. طبیعی است که این شیوه آموزشی، کشف، پرسش‌گر و تغییردهنده نیست و نیروی انسانی توسعه محور نخواهد ساخت.

### واژه‌های کلیدی

توسعه، عقل تازه، تکنیک، فرم، ادبیات، آموزش، فلسفه.



## بیان مساله:

### مفهوم توسعه

وقتی از مفهومی چون توسعه سخن می‌گوییم، واضح است موضوع ساده‌ایی پیش روی ما قرار ندارد. هرچند می‌دانیم «مفهومی علمی است که مابه‌ازای تجربی دارد و برای شناخت آن باید به دنیای واقعیات قدم گذاشت و مشخص کرد که واقعیات، پدیده توسعه را چگونه تعریف می‌کنند. به این منظور نظرافکندن بر وضعیت کشورهای توسعه یافته کنونی می‌تواند روشن‌گر باشد» (طالبان: ۱۳۷۹، ۱۷۵). واژه توسعه در فرهنگ معاصر هزاره Development به معنی شرح و بسط و شکل‌گیری و تکوین آمده است و Develop به معنی پدیدآمدن و ظهور است (حق‌شناس: ۱۳۸۳).

این اصطلاح نو و گسترده را می‌توان با مفهوم رشد و پیشرفت و نشانه‌ها و مصداق‌های برجسته و هماهنگ آن در جوامع پیشرفته امروز و به طور کلی در ارتباطش با خرد و عقل شناخت. هرچند نگفته پیداست «رشد» به تعبیری حرکتی در سطح، مکانیکی، نامتوازن و کمی است و نشانه‌هایش آهن و سیمان و زرق و برق خیابان‌ها، پل‌ها، برج‌ها و ماشین است اما توسعه از روح جامعه برمی‌خیزد. محورش انسان و حرکتش نامحسوس و در عمق است. توسعه رشته‌ای پیوسته است که علم، اقتصاد، طبیعت، جامعه، فرهنگ، آموزش، سبک زندگی، اخلاق و... را دربر می‌گیرد. روشی پیچیده، خلاقانه، وحدت‌مدار و منسجم که هم امروز و فردا و هم سنت و گذشته را توأمان پیش چشم دارد هرچند همان‌طور که گفته شده توصیف واقعی از دنیای پیشرفته امروز است اما نه حتماً معیار حقیقی و آرمانی برای همه زمان‌ها و مکان‌ها.

دکتر رضا داوری اردکانی که در مفهوم توسعه غور بسیار کرده و آن را امر ضروری برای زیست در دنیای کنونی می‌داند، معتقد است توسعه مرادف نوعی پیشرفت است که در پنجاه سال اخیر و در کشورهای اروپایی ظهور و بروز داشته است. او می‌گوید: «در نیم قرن اخیر توسعه جای پیشرفت را گرفته است. شاید هم تجدد در سیر خود به جایی رسیده‌است که امکان پیشرفتش پایان یافته و به جای پیشرفت، توسعه می‌یابد. اگر از لفظ پیشرفت افزایش و بهبود فهمیده می‌شود، توسعه حکایت از افزایش و گسترش می‌کند یعنی در توسعه چیزی که هست بیشتر می‌شود و گسترش و بسط می‌یابد. توسعه متعلق به زمانی است که کشورهای صاحب اقتصاد پیشرفته به مرحله‌ای از علم و تکنولوژی و تولید یا به اصطلاح به مرحله بازتولید برای زندگی مصرفی رسیده‌اند. در همین مرحله بود که کشورهای امریکای لاتین و آسیا و افریقا، توسعه‌نیافته یا در حال توسعه نامیده شدند» (داوری اردکانی: ۱۳۹۶).

داوری اردکانی مهمترین ویژگی توسعه را خردورزی و علم‌اندیشی می‌داند و البته علم و عقلی که مخصوص انسان امروز است و ماهیت ثابت و یکنواخت ندارد و بر خلاف علم انتزاعی و مشترک گذشته که تابع و تایید کننده نظم طبیعت است، عقل تجدد، مشکل‌یاب، مسئله‌ساز و راهنمای تصرف و تغییر و ساختن و ویران کردن است. از این نظر تاکید می‌کند انسان امروز «راه خود را با یافتن خردی آغاز کرد که صرفاً شناسنده نبود بلکه چیزها را به اختیار خود در می‌آورد و می‌شناخت یعنی شناختش با تصرف قرین بود. گویی آدمی دیگر جزئی از جهان و طبیعت نبود بلکه خود را در مقابل طبیعت می‌دید و برای این که ذات خود را اثبات کند می‌بایست بر آن غالب شود. چنان که گویی انسانیت با اراده و قدرت و از طریق قهر طبیعت و جهان می‌بایست محقق شود» (همان).

این شکل اندیشیدن را پیش‌تر دکارت در کتاب «گفتار در روش راه بردن عقل» به خوبی ترسیم کرده بود. برای او وسیله شناخت درست موضوعات و فردیت در اندیشیدن مهم بود و می‌گفت: «میان مردم عقل از هر چیزی بهتر تقسیم شده است. هر کس بهره خود را آن‌چنان تمام می‌داند که مردمانی که در هر چیز دیگر دیرپسندند، از عقل بیش از آن که دارند آرزو نمی‌کنند. گمان نمی‌رود همه در این راه کج رفته باشند بلکه باید آن را دلیل دانست بر این که قوه درست حکم کردن و تمیز خطا از صواب یعنی خرد یا عقل، طبعاً در همه یکسان است. اختلاف آرا از این نیست که بعضی بیش از بعض دیگر عقل دارند بلکه از آن است که فکر خود را به روش‌های مختلف به کار می‌برند و منظور واحد در نظر نمی‌گیرند. چه ذهن نیکو داشتن کافی نیست بلکه اصل آن است که ذهن را درست به کار برند» (فروغی: ۱۳۸۷، ۶۰۱).

از این رو می‌گفت: «در باره خودم معتقدم بر این که اگر همه حقایق که شخصاً جستجو کرده و اثبات نموده‌ام از دیگران آموخته و زحمتی برای درک آن نکشیده بودم هرگز حقایق دیگر را کشف نمی‌کردم و البته که ملکه‌ایی که حاصل نموده و سهولتی که برای من



دست داده که چون سعی در جستجوی حقایق کنم، هر روز مطلبی تازه درمی یابم، پیدا نمی‌کردم. مختصر کلام این است که اگر در دنیا کاری باشد که دیگری نتواند مانند کسی آن را آغاز کرد به خوبی به پایان برساند، کاری است که من مشغول آن هستم» (همان، ۶۵۱). برای این، دکارت کوشید از همان آغاز جوانی مسیر اندیشیدن خود را دقیق و چارچوب‌مند سازد، با ساده و مرتب کردن و تقسیم موضوعات به اجزا و خصوصاً توجه براهین دقیق ریاضی. در این باره می‌نویسد: «چون ملاحظه کردم که از میان همه کسانی که تا کنون در علوم، طلب حقیقت کرده‌اند تنها ریاضیان به براهین پی برده یعنی دلایل محقق و بدیهی به دست آورده‌اند، شک نمی‌کردم که از همان امور که آنان در نظر گرفته‌اند باید آغاز کنم. هر چند امید سودی از آن‌ها نداشتم جز این که ذهنم را عادت دهند که از حقایق تغذیه کند و به دلایل غلط قانع نشود» (همان، ۶۱۵).

نکته اساسی این است که این عقل طراح و روش‌مند که دکارت از آن سخن می‌گفت اصل بنیادی خرد و فهم توسعه در جهان امروز است و توسعه برگرفته از این خرد و تکنیک به هماهنگی و رشد متوازن همه امور زندگی می‌اندیشد و این‌که چگونه ساختارهای به ظاهر متفاوتی همچون اقتصاد، محیط زیست، فرهنگ، تکنولوژی و اجتماع می‌توانند به یکدیگر پیوند بخورند و پلی بین‌شان ایجاد شود. آری «عقل جدید عقل تکنیک است. منطقش هم از زمان لایبنیتس (قرن هفدهم) منطق ریاضی است زیرا روش باید دست عقل را بگیرد و آن را راه برد و به کار اندازد. (اردکانی: ۱۳۹۶)). به عبارتی دیگر «فهم توسعه فهم طراح است و می‌تواند نظام هماهنگ علم و کار و زندگی را دریابد و طراحی کند. جهان قدیم این کار را در شأن بشر نمی‌دانست و اصلاً به آن نمی‌اندیشید. جهان توسعه‌نیافته هم از عهده آن بر نمی‌آید» (همان).

اما تکنیک چیست؟ کوچک‌ترین واحد یادگیری یک مهارت و یا «مجموعه روش‌هایی که بر شناخت علمی مبتنی است» (معین: ۱۳۸۶) یا روش‌های ذهنی و خیالی که برای انتقال درست دانش و تسهیل فرایند یادگیری به کار می‌رود و کارکردش طراحی، ساختن، تغییر و تصرف خلاقانه در موضوعات و در سطوح بالاتر، بازپیکربندی و هم‌پوشانی مفاهیم و علوم به ظاهر مستقل با یکدیگر است. در این باره به تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

## مبانی نظری؛

### ۱. زبان و توسعه

در بدایت امر به نظر می‌رسد این تکنولوژی و صنعت است که کفه ترازوی توسعه را سنگین کرده است اما پرواضح است زیربنای فکری و فلسفی پس از قرون وسطی در غرب زمینه چنین تحولاتی را فراهم آورده است. خاستگاه تفکر هم بی‌شک زبان است. الگوهای اندیشیدن ابتدا در زبان شکل می‌گیرند و عقل متجدد هم می‌گوید این زبان است که باعث تحول و تغییر من و انسان در دنیای کنونی شده است. نکته بنیادی این است که «زبان اگرچه توانایی توصیف مستقیم امور را ندارد و از این رو به روش‌های غیر مستقیم به توصیف و استعمال الفاظ مبهم و دوپهلوی متوسل می‌گردد» (کاسیرر: ۱۳۸۶، ۱) اما با این وصف شکلی عظیم و جهان‌شمول از تفکر و رفتار انسانی را دربرمی‌گیرد. جهان زبان، جهان مغشوش و مبهم است اما مفاهیم در زبان، همه افق‌های اندیشیدن و زیستن انسانی را در خود تعبیه دارند. این ظرفیت بی‌پایان قادر است هر اتفاقی را رقم بزند و هر تناسبی را ممکن سازد و هر چیزی را که بشر تا کنون نتوانسته در باره‌اش بیندیشد و در افق نظرش بیاورد را در خود ذخیره داشته باشد. هر چند بر آن چه که دارد، مهر قطعی و مسلم نمی‌زند. به عبارتی معنی حقیقی در زبان به گفته فیلسوفان ساخت‌شکن همیشه گم است و هیچ معنی قطعی و مسلم در آن وجود ندارد. مطالعات اسطوره‌شناسی و فلسفه زبان می‌گوید که در گذشته نظام طبیعت به عنوان معیاری برای نظم و آفرینندگی قلمداد می‌شد و خصوصاً انسان ابتدایی، شهود و درک خویش از هستی را مدیون همین قدرتی می‌دانست که از طبیعت به او می‌رسید اما عقل متجدد تمام این ظرفیت و توانایی را به زبان داده است. ارنست کاسیرر، اسطوره‌شناس بزرگ که در تطور نگرش انسان به قدرت طبیعت و قدرت زبان سخنان معتبری دارد، می‌گوید: «انسان نخستین وقتی در مرحله‌ای از زندگی خود می‌دید که طبیعت در برابر زبان و کلام او مقهور نمی‌شود نتیجه این نومی‌د آن شد که شروع کرد به این که رابطه بین زبان و واقعیت را در روشنایی تازه‌ای ملاحظه کند. نقش معنادار کلمه کم‌کم نقش سحرآمیز کلام را پاک کرد و به جای آن نشست. از این به بعد کلام واجد قوای مرموزی نیست. و دیگر نفوذ بلاواسطه در طبیعت و عوالم فوق طبیعت ندارد و قادر به دگرگون کردن طبیعت اشیا و شکستن اراده خدایان و شیاطین نیست. با این



وصف کلام فاقد معنا و قدرت نیست و به قول قدما نمی توان از آن همچون نفسی که از دهان برآید و صوت برانگیزد، یاد کرد و با این همه خصیصه ذاتی کلام در منطقی بودن آن است و نه در جسمانی بودن آن. کلام از جهت مادی تنزل کرد و ناتوان شد. از جهت منطقی به مرتبه‌ای عالی و عملاً به عالی ترین رتبه ارتقا پیدا کرد و به این طریق کلام یا لوگوس به عنوان اصل عالم و اصل اول معرفت بشر بر مسند حکومت نشست» (کاسیرر: ۱۳۸۶، ۱۲).

آن گونه که هراکلیت می‌گفت: «کلید تفسیر درست نظام جهان را نه در عالم مادی بلکه در عالم انسانی باید جستجو کرد. در عالم انسانی استعداد سخن گفتن نقش اساسی را بازی می‌کند. بنابراین اگر بخواهیم معنای جهان را درک کنیم باید معنای سخن گفتن را دریابیم. اگر این راه یعنی راه زبان و نه راه پدیده‌های مادی را کشف نکنیم، نخواهیم توانست به فلسفه دسترسی یابیم» (کاسیرر، ۱۴). ویتگنشتاین نیز می‌گوید: «ما می‌توانیم از طریق پژوهش‌های فلسفی درباره ماهیت زبان به حقیقت جهان نائل شویم. هم‌چنان که خود او در رساله به چنین کاری دست زده است و حقیقت جهان را تابعی از حقیقت زبان می‌داند» (ندرلو: ۱۳۹۰، ۸۷ تا ۱۰۰).

این نظام پیچیده و نمادین همه راز و رمز و ناگفته و نادیده‌های زیستی و فرهنگی بشر را در خود ذخیره دارد. به عبارتی طرح‌واره‌های بیرون از این فضا مانند طرح‌واره‌های فرهنگی، مدلی مشابه از طرح‌واره‌های زبان هستند و از این رو در دنیای کنونی «مدرنیت نامی است برای صورت نوینی از زندگی و رفتار بشری که در قالب شناخت علمی، سازمان‌بندی تکنیکی و صنعتی همراه با صورت تازه‌ایی از نهادهای سیاسی و اجتماعی اقتصادی و فرهنگ درخور آن شکل گرفته است. این صورت تازه همراه با تمامی دگرگونی‌های ژرف در عالم زندگی و رفتار بشری صورت تازه‌ایی از فهم زبان و رفتار با آن را نیز پدید آورده است که برای پیشرفت علم و تکنولوژی و کارکرد آن‌ها و نیز کارکرد تمامی نهادهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مدرن ضرورت تام دارد. از این رو فهم درست و ژرف مدرنیت و دست یابی به ژرفنای دست‌آوردهای آن بدون فهم کاری که با «زبان» آن شده است ممکن نیست. (عاشوری: ۱۳۸۹، ۸۹).

و زبان چیزی جز همین منطبق و بازی نشانه‌ها و راه‌ها و نقشه‌ها، طرح‌ها و الگوها و بی‌نهایت نظام‌واره نیست. برای همین توصیه ویتگنشتاین این است که «توصیف» را جانشین «توضیح» کنیم و به جای آن که به معنای کنش‌های زبانی بیندیشیم، کارکرد عملی آن‌ها را در متن جریان زندگی درنگریم (ندرلو، ۱۳۹۰). در حقیقت «زبان پیکرهایی از بازی‌های مختلف است. به بیان دیگر، زبان کارکردهای متفاوتی دارد، تصویرگری واقعیت صرفاً یکی از بی‌شمار کارکردهای مختلف زبان محسوب می‌شود، هریک از این بازی‌های زبانی با یک شکل زندگی همراه است. بنابراین، فهم یک بازی زبانی مستلزم فهم یا شرکت در شکلی خاص از زندگی است که بازی زبانی مورد نظر در بافت آن واقع می‌شود (همان). موضوع دیگر این است که معانی در زبان به صورت طرح‌واره‌های بی‌پایان به روی هم انباشته شده‌اند. آن‌گونه که ساختارگرایان می‌گویند: «جهان از مناسبات شکل گرفته و نه از چیزها یعنی هیچ چیز را نمی‌توان بیرون از الگوی ساختاری‌اش شناخت و ماهیت هر چیز در هر شرایطی از پژوهش مناسباتش با عناصر همان ساختار تعیین می‌شود که در آن جای گرفته است» (احمدی: ۱۳۹۱، ۳۱۶) و البته کشف، استنباط و به کارگیری این نظام‌واره‌ها پیچیده است و در ادوار مختلف زندگی بشر و در پارادیم‌ها و انقلاب‌های فکری و تنها بخشی از آن‌ها زمینه بروز پیدا می‌کند.

ژاک دریدا از فیلسوفان پساساختارگرا نیز بر این مبنا معتقد است که زبان چرخه دال‌هاست و هیچ مدلولی و معنایی در داخل این نظام خودبسنده وجود ندارد. چرا که در نظریه زبانی او حرکت از دال به مدلول نیست بلکه حرکت از دال به دال است. در واقع او دلالت را دال‌های در حال حرکت می‌داند (نورانی: ۱۳۹۳) و شناخت همین منطبق زبان و عوامل انسجام‌بخش آن است که به انسان کمک می‌کند تا به موضوعات درهم و پیچیده زندگی‌اش سازمان دهد و به کشف و گسترش دانش توفیق یابد.

این موضوع را که زبان منشا همه دریافت‌ها و اندیشه‌هاست می‌توان به منطقی‌ترین وجه در شکل‌گیری زبان در کودکان مشاهده کرد. «معاینه موارد هلن کلر و لورابرجمان نیز نشان داده است که کودک به مجردی که شروع کرد به درک جنبه سمبولیک زبان یک انقلاب واقعی در زندگی وی رخ می‌دهد و از این به بعد حیات شخصی و فکری کودک کاملاً دگرگون می‌شود. این دگرگونی را می‌توان به تقریب این طور وصف کرد که کودک از یک حالت بسیار ذهنی و درون‌گرا به یک حالت عینی برون‌گرا و به عبارت دیگر صرفاً عاطفی به یک رفتار نظری یا عقلانی میل می‌کند» (کاسیرر، ۴۳). ژان پیاژه هم تأکید دارد که کودک وجه نمادین زبان را در اختیار و تصرف خود می‌گیرد. او می‌گوید: «زبان که ابزار اساسی سازش با اجتماع است، ماهیت جمعی دارد، کودک آن را اختراع نکرده است، بلکه به اجبارا و



کاملاً ساخته شده به او تحمیل شده است. بنابراین زبان برای بیان نیازها و تجربه های شخصی من او مناسب نیست. پس لازم است که وسیله بیان شخصی تری در اختیار داشته باشد. با این ترتیب نظامی از نماینده ها را می سازد و به اراده خود در آن تغییراتی می دهد. این همان نظام نمادهاست... کودک از نمادها به عنوان وسیله استفاده می کند» (پیازه، اینهلدر: ۱۳۸۸، ۷۴).

همان طور که گفته شد پیازه این طرحواره ها را «نظام نمادها» نام گذاری می کند و ویگوتسکی این توانایی کودک را «خودگردانی» می نامد و می گوید: «یادگیری عبارت است از فراگیری نشانه ها به وسیله آموزش و اطلاعات حاصل از دیگران و رشد عبارت است از درونی ساختن این نشانه ها توسط کودک. به طوری که بتواند بدون کمک دیگران فکر کند و مسایل را حل نماید. این توانایی خودگردانی نامیده می شود» (اسلاوین: ۱۳۹۴، ۵۴).

## ۲. فرم گرایی (چگونگی بیان) زبان توسعه است

فرم یک مفهوم یگانه در همه ادوار مختلف نداشته و ظرفیت های بی شماری متناسب با نحلها و موقعیت ها از آن آشکار می شود. از وجه بیرونی یک اثر گرفته تا مکانیسم انسجامی که ذات و جوهر اثر را تشکیل می دهد. از این نظر می توان گفت از زمان افلاطون تا کنون به مقوله فرم در فلسفه و ادبیات غرب توجه عمیق شده است. «حیات پویای فرم در فلسفه با تلقی خاص افلاطون از این مفهوم و بسط حوزه معنایی فرم در قیاس با معنای لغوی آن آغاز شد و در آرای ارسطو نیز با اصطلاحات و رویکردی متفاوت بدان پرداخته شد» (عادلی: ۱۳۹۹). بدین صورت که نحوه شکل گیری و تکوین یک پدیده زیباشناسانه با مفهومی واحد به نام فرم توضیح داده شده و قدیمی ترین تعریف برای «طرح» از آن ارسطو است. او می گوید: «فرق است میان این که بعضی از حوادث به سبب حوادث دیگر روی داده باشند، با آن که فقط در دنبال آن حوادث روی داده باشند» (زرین کوب: ۱۳۶۹، ۱۳۱).

اما شاید بتوان گفت مهم ترین معنایی که در مورد فرم مطرح شده است فرم کانتی است. در واقع کانت بود که با مطرح کردن بحث فرم آن را به صورت جدی وارد مباحث زیبایی شناسی و هنر کرد. کانت در فلسفه خود با طرح عدم امکان معرفت متافیزیک و محصور کردن معرفت به صورت اشیاء یعنی فنومن آن ها، معرفت را به نوعی در گرو مشارکت ذهن و عین تعریف کرد. این اندیشه در مسائل زیبایی شناسی و هنر نیز راه پیدا کرد. به عبارت ساده تر او هم در معرفت شناسی و هم در زیبایی شناسی همکاری ذهن و عین را شرط می دانست. کانت در تبیین مفهوم مورد نظر خود عنوان زیبایی را متعلق به ذهن و درون انسان قرار داد و بر خلاف پیشینیان که برای زیبایی وجودی در شیء قائل بودند، عنوان کرد که این انسان و ذهن است که عین مورد مشاهده را زیبا می داند و در واقع زیبایی درون سوژه است نه ابژه و عین خارجی. بر این اساس از نظر او فرم همان عین خارجی است که مورد مشاهده ذهن قرار می گیرد. (عادلی: ۱۳۹۹). کانت در توصیف معنای فرم می گوید: «این دارایی ذهن است که انسان را مجبور می سازد اشیاء را به فرم خاصی تجربه کند» (همان). به نظر کانت تمامی آثار هنری و زیبا را باید در درجه اول به خاطر خصوصیات صوری یا فرمی آن ها ارزیابی کرد و این معنا و توجه از فرم را باید اوج ارزش گذاری و اهمیت به فرم قلمداد کرد. (احمدی: ۱۳۸۴، ۳۰۱)

اما بحث فرم در نظریه های فرمالیستی روس ها و سپس در نظریه های نوین ساخت گرایی و پس ساخت گرایی تبیین دقیق یافته است و در هنر و ادبیات امروز جهان اصل اساسی زیباشناسی و آفرینش به حساب می آید. «صورت گرایان روس معتقدند که یک نثر ادبی یک فرم محض است؛ نه شیء است، نه ماده، فقط و فقط عبارت است از روابط میان مواد (شفیعی کدکنی: ۱۳۹۱، ۷۰). در نزد آرنهیم نیز «فرم محصول فرایند تکوین است و نموداری از نیروهای پدیدآورنده آن تلقی می شود» (آرنهیم. ۱۳۸۶، ۵۲۴).

شفیعی کدکنی به جای واژه فرم از هنر سازه استفاده می کند اما همان قابلیت را برای آن در نظر می گیرد و می گوید: «هنر سازه تمام تمهیداتی است که شاعران و نویسندگان و هنرمندان به کار می گیرند تا از ماده زبان یا ماده قصه و حکایت و وقایع روزمره به شعر یا پیرنگ برسند» (همان، ۷۱).

بنابراین روشن است که ادبیات و هنر از سازوکارهای میانی و عمده برای زبان تلقی می شوند و تکثر و آفرینش فرمها در این جا شتاب بیشتری دارد. به عبارتی بازی دالها و نشانه زبانی در این جا جنب و جوش زیادتری دارد و غالب اتفاقات برجسته و



هنجارشکنانه و خلاق در فرمها و شکل‌های ادبی رخ می‌دهد و چه بسا معانی ژرف ادبی صرفاً محصول همین صورت‌بندی‌هاست. برای همین است که در نظریه‌های نوین ادبی توجه تام بر صورت و قواعد زیباشناسی آثار ادبی می‌شود. توجه به سازوکار ادبی و هنری در نزد ساختارگرایان و پس‌اساختاری‌ها نیز با در نظر گرفتن تفاوت دیدگاه‌ها چنین بوده است. برای ساختارگرایان نیز مانند فرمالیست‌ها کشف سازوکار ادبی و «چگونگی بیان» از «چه گفتن‌ها» مهم‌تر بود و این که درک معنا صرفاً از طریق نشانه و شکل میسر است. حتی معتقد بودند با شناخت عناصر تشکیل دهنده یک متن می‌توان به کشف نشانه‌ها و شکل‌گیری نظام‌های دیگر غیر ادبی نیز نایل شد. بنابراین در تعریف آن‌ها «ساختار در اثر از ارتباط تنگاتنگ تمامی عناصر پدیدآورنده یک اثر شکل می‌گیرد. در حقیقت ساختار منتج از پیوند اجتناب‌ناپذیر اجزای یک کل به منظور دست یافتن به وحدت و یکپارچگی است» (پارسی نژاد: ۱۳۸۷، ۱۷).

از طرفی دیگر ساختارها و طرح‌واره‌های ادبی، مفروضات خیالی و پیکره‌های ذهنی‌اند که به طور محسوس و نامحسوس در اختراعات و دریافت‌های فلسفی و علمی بشر ساری و جاری‌اند. بابک احمدی از زبان گودمن، نویسنده کتاب مشهور زبان‌های هنر، در این باره می‌نویسد: «هنرها امکان شناخت علمی را افزایش می‌دهند. او معتقد است که زیباشناسی توضیحی است بر این که هنرها چگونه چنین می‌کنند. در واقع به نظر گودمن زیباشناسی بخشی از شناخت شناسی، ادراک و شناخت یک اثر هنری به معنای ستایش از آن یا لذت بردن از آن یا یافتن توضیحی در زیباخواندن آن نیست. ادراک اثر هنری ارایه تفسیری درست از آن است یعنی این که چگونه و از چه راهی اثر هنری مظهر چیزی جز خود است» (احمدی: ۱۳۹۱، ۲۹۰).

حال برای جمع بندی بحث، یک بار دیگر مقوله فرم را در قابلیت‌هایی چون «تمامیت»، «هماهنگی»، «عینیت و وضوح»، «تازگی و حرکت»، «شمولیت و گستردگی» مرور می‌کنیم.

تمامیت؛ کالبد اثر را پیش روی ما می‌گذارد و آغاز و میانه و پایان و معنی و کلیت به فعل رسیده اثر را. هماهنگی و انسجام؛ روابط متقابل و ارگانیک و علی‌الجزای یک اثر را نشان می‌دهد و هم پوشانی اجزای به ظاهر مستقل را به هم را برای رسیدن به وحدت. نیروی انسجام، عناصر اضافی و غیر مرتبط را از ساختارش دور می‌کند. عینیت و وضوح؛ شکل گرافیکی و تصور و تصویر استخراج شده از متن ادبی است و کار فرم وضوح دادن به گرانیگاه‌ها و نقطه‌های اتصال اجزای اثر است.

تازگی و حرکت؛ فرم ساختاری شناور و سیال دارد و چون در ذهن ساخته و پرداخته می‌شود. بنابراین در هر افق نگاه و هر برهه‌ای تغییر می‌کند و نو به نو می‌شود و متکثر.

شمولیت و گستردگی؛ فرم قابلیت متراکم شدن و گستردگی دارد و می‌تواند با فرمی دیگر قرینه و ترکیب شود و تکامل پیدا کند.

#### واکاوی داده‌ها؛

#### آسیب‌شناسی آموزش ادبیات فارسی

حال که اگر مشخص است که پرداختن به مقوله فرم در آموزش می‌تواند روش اندیشیدن دانش‌آموزان را متحول سازد، چارچوب فکری و جهان‌بینی آن‌ها را وضوح دهد و همه آن‌ها را برای ساختن و مهارت‌ورزی و کمک به توسعه کشور آماده کند، ببینیم آیا این رویه در نظام آموزشی کشور ما جایگاهی دارد؟ روشن است نام مدرسه همیشه با مفاهیمی چون اجبار و سخت‌گیری و آموزش‌های قالبی همراه بوده است. حافظ می‌گوید:

روی و ربای خلق به یک سو نهاده‌ایم و  
طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم  
یا:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت

یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم

حتی دکارت که در یکی از نامی‌ترین مدارس اروپا درس خوانده است اما معتقد است که گرفتار شبهه و خطا بوده و از این کوشش سودی نبرده است و این که اساساً مدرسه جای آموختن تکلف‌هایی است که به کار نمی‌آید، مهارت‌افزا نیست و قوه استدلال و منطق درست



فهمیدن را نمی‌آموزد. در حالی که «هرکس از قوه استدلال بهره‌مندتر است و افکار خویش را پخته‌تر می‌کند تا روشن و مفهوم گردد، مدعای خویش را بهتر در اذهان جای می‌دهد. هر چند به زبان روستایی سخن گوید و علم بلاغت نیاموخته باشد» (فروغی، ۶۰۵)

به نظر می‌رسد آموزش و پرورش وظیفه و رسالتش را تا پایان سال اول مدرسه که آموزش خواندن و نوشتن به بچه‌هاست به خوبی انجام می‌دهد و تقریباً همه به طور یکسان مقدمات اولیه خواندن و نوشتن را می‌آموزند اما گویی آموزش از این به بعد راهش را گم می‌کند و به تعلیماتی می‌پردازد که غالباً «دانستنی» است و نه «به‌کاربستنی». «چه‌گفتنی» است و نه «چگونه‌گفتنی». چراکه عموماً در مدرسه به این موضوع که الگوهای یادگیری کودکان چیست و آن‌ها چگونه می‌فهمند؟ یا اصول زیباشناسانه ادبی چه کمکی به یادگیری آسان و لذت بخش کودکان می‌کند، وقعی و دقتی نمی‌شود؟

این موضوع در باره آموزش ادبیات فارسی بیش‌تر به چشم می‌آید. گستردگی ادبیات و هم‌مرزی آن با علوم دیگر باعث شده است وظایف و تعهدات گوناگونی پیرامون آن به وجود آید و در ازدحام و اغتشاش این همه الگو و هدف، رسالت اصلی اش مغفول و گم‌رنگ بماند. آن‌چه امروزه در کفه ترازوی آموزش ادبیات سنگینی می‌کند و چون سرنوشتی محتوم و رسالتی اجباری پیش‌روی و بر دوش همه است، آموختن دانش‌های ادبی و علوم حاشیه‌ای است. به این معنی که سطح توقع و برداشت از متن ادبی به چند متغیر زودآشنا از جمله قالب شعر، وزن و قافیه، معنی واژه، دستور زبان و خط کشیدن زیر چند ترکیبات تشبیهی و استعاری نخ‌نما شده و کلی‌گویی در باره محتوای اخلاقی و تربیتی و مانند آن‌ها تنزل می‌یابد. یا برای مهارت نوشتن به کودکان، آراستگی ظاهری و درستی نحوی جمله‌ها را می‌آموزیم در حالی که توجه به سازماندهی و ساختار بسیار مهم‌تر است. جان فرید لندر در این باره سخن نغزی دارد: «وقتی ما در مورد نوشتن موثر صحبت می‌کنیم اغلب به عناصری همچون انتخاب کلمات و عبارات مناسب، قواعد و فنون نوشتاری و محتوا یا مستندات متن می‌اندیشیم، درحالی‌که بخش بسیار مهمی از نوشتن موثر و همچنین تفکر موثر- سازماندهی روشن و منطقی مطلب می‌باشد» (لندر: ۱۳۹۱، ۸۰). بنابراین طبیعی است در این فضا «ادبیت» ادبیات مغفول می‌ماند و تجربه شگفت کشف و دریافت از بین می‌رود و به جای این‌که عمل‌کرد و نحوه شکل‌گیری سازه‌های ادبی در آن مهم باشد، مباحث حافظه‌ای و تفنی و زاید جایگزین می‌شود. از طرفی دیگر خود ادبیات فارسی هم کم‌مشکل ندارد. البته نمی‌خواهیم اعتبار و ارزش والای جهانی آن را نادیده بگیریم اما حداقل در این سه شاخصه باید تامل کرد.

- سازه‌های ادبیات فارسی بیش‌تر در بافت بیت (محور افقی) تعریف می‌شوند و بررسی اصول و قواعد زیباشناسی آن در حیطه کلمه، ترکیب واژگانی و نهایتاً جمله است و آن‌چه مغفول می‌ماند ساحت عمودی و پیکره متن و فرایند پیچیده ساخت اثر است. دکتر شفیع کدکنی معتقد است در دیدگاه قدما موضوع زیباشناسی در یک اثر ادبی منحصر به جمله بوده و ساحت عمودی و طرح کلی اثر دیده نمی‌شد یعنی صرفاً به این دو شاخصه توجه داشتند: «۱. زیبایی و تاثیر در جمله ۲. زیبایی و تاثیر در اجزای جمله: (شفیعی کدکنی: ۱۳۹۱، ۴۲۵). در جایی دیگر می‌گوید: «در ادبیات عرب واحد شعر بیت است. هنرمند هر چه دارد در یک بیت خویش جای می‌دهد... و شاعر ایرانی نیز متأثر از اوست. روی این حساب واحد شعر ما بیت است و تمام کوشش علمایی بلاغت اسلامی صرف این می‌شود که زیبایی و زشتی را فقط در بیت ملاحظه کنند و به مجموعه کلی و طرح عمومی اثر یعنی محور عمودی آن توجهی نکنند» (شفیعی کدکنی: ۱۳۵۲).

- ادبیات فارسی غنی از محتواهای تاریخی، جغرافیایی، فلسفی، اخلاقی و عرفانی است اما این مضامین و معانی بلند به اصطلاح در ردیف «چه‌گفتن» ها قرار می‌گیرند و گاه فضا را برای رسالت اصلی ادبیات که «چگونه‌گفتن» است تنگ می‌کنند. به گونه‌ای که تصور می‌شود ادبیات فارسی همان تاریخ است یا عرفان نظری یا فلسفه. برای مثال کافی است به قضاوت حکما و فیلسوفانی که خود در این فضا نفس کشیده و نوشته و شعر سروده‌اند نگاهی بیندازیم. «ماجرای جالب زیبایی‌شناسانه شعر در نظریه فلسفی بسیار خواندنی و به همان اندازه شگفت‌آور است. چراکه از یک طرف حجم نوشتارهای آن‌ها در باره فرم شعر و زیبایی‌های فرمی بسیار بیش‌تر است تا در باره محتوای شعر و از دیگر سو اصالت را به محتوا داده‌اند، نه فرم. خواننده وقتی به کمیت مطالبشان نگاه می‌کند تصور می‌کند در نظر آن‌ها فرم اصالت و اولویت دارد اما وقتی جهت‌گیری مباحثشان را پیش



چشم می‌آورد، به ناگاه درمی‌یابد که در ژرف‌ساخت همه آن‌ها آقال و مقال فرم، چیزی نیست مگر مرکب راهواری که باید کاملاً مطیع و در خدمت محتوا باشد. آن هم محتوایی که آن‌ها تعیین می‌کنند» (زرقانی: ۱۳۹۱، ۳۱۲).

و سرانجام نثر فارسی با این که به منزله زبان ادبی، زبان علم و زبان نوشتارهای رسمی و اداری به حساب می‌آید اما روشن است که جایگاه مناسبی در اندیشه ورزی و خرد ایرانی ندارد. در حقیقت نثر فارسی در بیشتر ادوار متکلفانه و فنی بوده و نتوانسته در انتقال مفاهیم و موضوعات زندگی و اندیشه ایرانیان سهم به‌سزایی داشته باشد. سعید نفیسی یکی از دلایل اصلی ناتوانی و ناشیوایی بعضی از متون فارسی را در فضل‌فروشی و عربی‌مآبی و کاربرد نعل به نعل نحو عربی در زبان فارسی و گرت‌برداری از زبان‌های انگلیسی و فرانسه می‌داند و می‌گوید: «متأسفانه ما در زبان فارسی بیش از حد منطقی به در یوزگی رفته‌ایم و زیاده‌روی کرده‌ایم و کلامی را بدان‌ها نیازمند نبوده‌ایم تنها برای خودنمایی و فضل‌فروشی از زبان تازی عاریت گرفته‌ایم و کار به جایی رسیده است که هر ایرانی فارسی‌زبان باید زبان تازی را خوب بداند یعنی برای ادای مقصود در دیار خود و یا هم‌زبانان خود باید دو زبان فرابگیرد و این وضعی است که در هیچ کشور دیگر از جهان دیده نمی‌شود» (اصفهانیان: ۱۳۹۰، ۳۴۰). در حالی که زبان ساده، زبان طبیعی و شیوه اندیشیدن جوامع مدرن است. زبانی که از جادوزدگی و هاله‌های رمز و راز متافیزیک عاری است و از عادت‌ها و سنت‌های که در نزد گذشتگان مقدس بوده‌اند، دوری می‌کند. داریوش عاشوری در این باره مینویسد: «انسان امروز زبان را در تسخیر و کنترل خود درآورد، بر خلاف انسان پیش‌مدرن که به زبان همچون چیزی قدسی و داده الهی و ازلی و در نتیجه آسمانی و ایستا می‌نگریست. از چنین دیدگاهی فرد انسانی حق هیچ گونه دست‌یازی به زبان را نداشت یعنی کمابیش حق جابه‌جا کردن هیچ چیزی را در آن با فزودن هیچ چیزی را بر آن نداشت که خلاف رسم و عادت و شیوه‌های رفتار پدران و نیاکان باشد» (آشوری: ۱۳۸۷، ۳۵). او اضافه می‌کند: «زبان طبیعی در اساس واسطه ارتباطی در یک جامعه طبیعی است. جامعه طبیعی جامعه ایست پایدار در یک محیط جغرافیایی خاص که خود را با زادآوری در زمان دوام می‌بخشد. جامعه طبیعی جامعه‌ای است دارای تاریخ و حافظه تاریخی، خواه اساطیری یا مدرن که با زبانی که زبان ویژه آن است جهان فرهنگی و زندگانی مادی و معنوی خود را شکل می‌دهد و خود را به نامی می‌نامد که آن را در برابر جامعه‌های دیگر هویت می‌بخشد. این زبان در بنیاد یک زبان طبیعی است» (همان، ۲۰).

### نتیجه‌گیری

توسعه مفهومی مدرن، واقع‌گرایانه و پیشرفته است و ساختار پیچیده آن را عقل متجدد، تصرف‌کننده و بی‌توجه بر قوانین ثابت و اصول محکم گذشته بنا نهاده است. این ظرفیت عظیم خود محصول سازوکارهایی است که در زبان وجود دارد و انسان امروز، تحول و سازماندهی امور پیچیده زندگی را از زبان وام می‌گیرد. فلسفه، هنر و ادبیات نیز به منزله بازتاب‌دهنده و آشکارکننده این توانش زبانی، نقش بسیار عمده‌ایی در تحولات فکری و نگرش انسان خردورز و مدرن معاصر داشته است. در این میان فرم‌گرایی و چگونگی بیان که در نظریه‌های نوین ادبی بدان تاکید و توجه می‌شود، در حقیقت گام‌های بنیادی و خطوط کوچک و بزرگی است که می‌توانند در اشکال دیگر به یکدیگر برسند و ساختارهای کلان بسازند. چیزی که خرد توسعه محور و پیشرفته به آن نیازمند است. کشف فرم‌های ادبی و توجه به چگونگی عملکرد انسجامی آن‌ها اگرچه ذات ساخت‌شکنانه، فردی و متکثر و پر دلالت دارد اما هدایت‌گر انسان مدرن به متدها و استراتژی‌های واحد می‌تواند باشد.

به نظر می‌رسد جوامع توسعه‌نیافته اگر به واقعیت تام مفهوم توسعه نمی‌رسند و سازوکارهای دقیق آن را نمی‌شناسند یکی از دلایل این باشد که به طور عام روش‌شناسی درستی برای به‌رمندی از علوم انسانی و خاصه فلسفه و هنر و ادبیات ندارند.





### فهرست منابع

۱. طالبان، محمدرضا (۱۳۷۹) معضل تعریف توسعه، مجله علمی پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، دوره ۶، شماره ۲۴، ص ۱۷۵.
۲. حق‌شناس، علی محمد (۱۳۸۳) فرهنگ معاصر هزاره، انتشارات معاصر: تهران.
۳. داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۶) خرد پیشرفت و توسعه، نشریه فرهنگستان علوم، شماره ۶۴: تهران.
۴. فروغی، محمدعلی (۱۳۸۷) سیر حکمت در اروپا (ضمیمه گفتار در روش، نوشته رنه دکارت) تصحیح امیر جلال‌الدین اعلم، انتشارات نیلوفر: تهران.
۵. معین، محمد (۱۳۸۶) فرهنگ معین (یک جلدی)، انتشارات زرین: تهران.
۶. کاسیرر، ارنست (۱۳۸۶) زبان، فلسفه (مجموعه مقالات) ترجمه بزرگ نادرزاد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات: تهران.
۷. ندرلو، بیت‌الله (۱۳۹۰) نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین؛ یک نظرگاه فلسفی پست‌مدرن درباره زبان غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال دوم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۸۷-۱۰۰.
۸. پیازه، ژان. اینهلدر، باربل (۱۳۸۸) روان‌شناسی کودک، ترجمه دکتر زینت توفیق، نشر نی: تهران.
۹. اسلاوین، رابرت ای (۱۳۹۴) روان‌شناسی تربیتی «نظریه و کاربردها»، ترجمه یحیی سید محمدی. نشر روان، چاپ ششم: تهران.
۱۰. عاشوری، داریوش (۱۳۸۹) زبان باز (پژوهشی در باره زبان و مدرنیت)، نشر مرکز: تهران.
۱۱. نورانی، خدیجه و... (۱۳۹۳) دلالت‌های آموزشی ایده ساختار شکنی دریدا در آموزش مجازی، پژوهش در یادگیری آموزشگاهی، سال اول، شماره چهارم.
۱۲. احمدی، بابک (۱۳۹۱) حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، چاپ بیست و چهارم: تهران.
۱۳. عادل، سمیرا. ندیمی، هادی (۱۳۹۹) مرزهای مفهومی فرم در معماری، نشریه علمی باغ نظر: تهران.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین (1369) ارسطو و فن شعر، انتشارات امیرکبیر: تهران.
۱۵. احمدی، بابک (۱۳۸۴)، حقیقت و زیبایی، نشر مرکز، چاپ نهم: تهران.
۱۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۱) رستاخیز کلمات، انتشارات سخن: تهران.
۱۷. آرنه‌ایم، رودلف (۱۳۸۶) هنر و ادراک بصری؛ روان‌شناسی چشم خالق، ترجمه مجید اخگر، انتشارات سمت: تهران.
۱۸. پارسی نژاد، کامران (۱۳۸۷) هویت‌شناسی ادبیات و نحله‌های ادبی معاصر، نشر کانون اندیشه جوان: تهران.
۱۹. لندر، جان فرید (۱۳۹۱) اصول سازماندهی اطلاعات، ترجمه علی سعیدی، مجله انشا و نویسندگی، شماره ۲۲. سال چهارم. مردادماه.
۲۰. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۵۲) مقدمه ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت، مجله خرد و کوشش، بهار و تابستان.
۲۱. زرکانی، سیدمهدی (۱۳۹۱) بوطیقای کلاسیک، انتشارات سخن: تهران.
۲۲. اصفهانیان، کریم (۱۳۹۰) مقالات سعید نفیسی (بزرگان ادب، کتابشناسی)، جلد دوم، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار: تهران.

ششمین کنفرانس ملے

علوم انسانے و آموزش و پرورش بامحوریت توسعه پایدار

6<sup>th</sup> National Conference on  
Humanities and Education With a focus on sustainable development  
[www.mpconf.ir](http://www.mpconf.ir)

